

چیستی فطرت

سیده فاطمه فتاحی ولامدهی

چکیده

فطرت در لغت به معنای سرشت و در اصطلاح آفرینش خاص و سرشتی ویژه انسان است. برخی به خاطر ارتباط نزدیک واژه فطرت باطبیعت و غریزه آنان را دارای معنای واحدی می دانند درحالی که معنای این سه واژه با هم کتفاوت است و گاه کاربردهای متفاوتی دارند.

فطرت ویژگی ها و خصوصیتی دارد که با شناخت آن می توان بین امور فطری و غیر فطری تمیز قائل شد.



واژه فطرت در آیات قرآن و در روایات چندین مرتبه تکرار شده است. فطرت همان سرشتی ویژه و آفرینش خاص برای انسان هاست. البته در لغت به معنای سرشت؛ طبیعت و در برخی موارد به معنای دین و سنت نیز به کار رفته است.

این کلمه با واژه های دیگر مانند غریزه و طبیعت و یا عادت رابطه نزدیک دارد ولی این بدین منظور نیست که هر سه آن ها یک معنای واحد دارند؛ بلکه تفاوت هایی نیز در آن هایافت می شود.

آن چه قرار است در این تحقیق به آن پرداخته شود تبیین چیستس ماهیت و پاسخ به سوالات زیر است.

۱- فطرت در لغت و اصطلاح به چه معناست؟

۲- تفاوت فطرت باطبیعت و غریزه در چیست؟

۳- ویژگی های فطرت چیست؟



ماهیت فطرت

واژه فطرت در آیات قرآن و گاهی در روایات به صورت متعدد تکرار شده است. اما آن چه مهم است این است که منظور از فطرت چیست؟ و این که فطرت در لغت و اصطلاح به چه معنا می باشد؟ که در اینجا به بررسی آن می پردازیم.

الف) فطرت در لغت

واژه فطرت در زبان فارسی به معنای سرشت، طبیعت و یا نهاد است. البته گاهی به معنای صفت طبیعی انسان نیز استفاده شده است و در مواردی در معنای دین و سنت به کار رفته است.^۱

اما فطرت در زبان عربی:

فطرت در زبان عربی می تواند معانی متعدد داشته باشد باید بررسی شود که ریشه آن را چه دانسته اند.

برخی معتقدند که فطرت در زبان عربی از (فَطَرَ) گرفته شده است مانند فطر الشئ که به معنای چیزی را شکافتن است. اگر فطرت را از ماده فِطَر نیز بدانیم یا از معنای شکافتن؛ ایجاد کردن و ابداع کردن را در درون خود جای می دهد. از سوی دیگر به باز کردن روزه روزه دار نیز افطار گفته می شود.^۲

از سوی دیگر اگر لغت فطره با این صیغه یعنی بر وزن فِعْلَه باشد فقط در یک آیه از قرآن آمده است که در مورد انسان و دین است که دین فطره الله است. فِطَرَتِ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا.^۳

لذا در قرآن لغت فطرت در باره انسان و دین آمده است. این آیه یعنی آن گونه خاص از آفرینش که به انسان ها دادیم؛ یعنی انسان به گونه ای خاص آفریده شده است، این کلمه که امروزه گفته می شود با عنوان ویژگی های انسان، اگر مابرای انسان یک سلسله ویژگی هایی در اصل خلقت قائل باشیم مفهوم فطرت را می دهد. لذا فطرت انسان یعنی ویژگی هایی در اصل خلقت و آفرینش.^۴



حاصل آنکه: می توان گفت که فطرت در لغت به معنای شکافتن و آفریدن ابتدایی و ابداعی است. با توجه به این معنا به کار بردن فطرت درباره آفرینش خداوند متعال، به معنای پاره کردن پرده عدم و تاریکی است. چنان که قرآن کریم آفرینش را به منزله شکافتن پرده ظلمانی عدم فرض کرده است.^۵

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.^۶

ب) فطرت در اصطلاح

آن چه مورد بررسی قرار گرفت معنای لغوی فطرت بوده است آن چه مسلم است این است که معنای فطرت در اصطلاح می تواند متعدد و گاه متفاوت باشد.

در پاره ای از موارد چنین بیان می گردد که تعریف حقیقی و حدی از فطرت امکان پذیر نیست؛ اما برای شناخت می توان ویژگی ها و خواص آن را بیان کرد. بنابراین درباره فطرت این چنین گفته می شود که:

۱- فطرت نوعی هدایت تکوینی است در قلمرو دو شناخت (ادراک و احساس گرایش).^۷

۲- فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امور فطری یعنی آن چه که نوع خلقت و آفرینش اقتضای آن را داشته باشد و مشترک بین همه انسان ها باشد. در نتیجه خاصیت امور فطری آن است که اولاً مقتضای آفرینش انسان است و اکتسابی نیست؛ ثانیاً عموم افراد در آن وجود دارند و همه انسان ها از آن برخوردارند و ثالثاً تبدیل یا تحویل پذیر نیست گرچه شدت و ضعف را می پذیرد.^۸

اگر فطرت را بر مبنای تعریف اول بدانیم در دو حیطه قابل بررسی است؛ اول در حیطه عقل و در مرتبه بعد در عرفان.

عقل

منظور از بررسی در دیدگاه عقل بررسی در حیطه منطق و فلسفه است. در منطق فطرت یک قسم از بدیهیات ثانویه است. در این قسم عقل انسان بدون نیاز به تعلیم و تلقین آن را می شناسد و می پذیرد و به بیان دیگر قیاس آن ها باه آن ها است که خود بر دو قسم میشوند بدیهیات عقل نظری و بدیهیات عقل عملی.^۹



عقل نظری: یعنی انسان با آن بوده‌ها و نبوده‌ها و هست‌ها و نیستیهایی را که مربوط به طبیعیات؛ ریاضیات و منطقیات و الهیات و به طور کلی حکمت نظری است را درک میکند.

عقل عملی: هرآن چه که مربوط به حکمت عملی است و یا هرآنچه از سنخ کوشش و عمل است نه از سنخ اندیشه و علم.^{۱۰}

عرفان

در عرفان فطرت یعنی ارتباط وجودی انسان که در اعماق وجود او نهفته است و اگر به عمق وجود خود توجه کند آن را می‌یابد نه این که می‌داند خدایی هست بلکه رابطه خود را با خدا یافته و شهود می‌کند.^{۱۱}

علامه سید حیدر آملی که از عرفای قرن هشتم هجری قمری است، می‌گوید: فطرت عبارت است از اقرار هر چیزی به الوهیت و ربوبیت حضرت حق تعالی و این که خالق دارد و خودش خویشتن را خلق نکرده است.

فطرت معرفت توحیدی است که همه مخلوقات بر آن خلق شده‌اند به بیان دیگر راه سری هر مخلوقی با خالق است که به هر اندازه ظریف تر و عمیق تر باشد علم حضوری و درک باطنی او نسبت به حضرت حق تعالی بالاتر خواهد بود لازم به ذکر است در بین مخلوقات تنها انسان است که می‌تواند بالاترین درک حضوری و درجه قرب به حق را پیدا کند.^{۱۲}

در دیدگاه اندیشمندان غربی نیز فطرت معنایی ویژه دارد:

ویلیام جیمز روانشناس امریکایی می‌گوید:

پایه اولیه مفهومات مذهبی از اعتقادات قلبی سرچشمه می‌گیرد سپس فلسفه و استدلال‌های عقلی آن مفهومات را تحت نظم و فرمول در می‌آورند. ابتدا فطرت و قلب جلو می‌روند و بعد عقل به دنبال او را همراهی می‌ند.

پاسکال ریاضی‌دان فرانسوی نیز در ارتباط با فطرت چنین می‌گوید:

به وجود خدا دل‌گواهی می‌دهد نه عقل و ایمان از این راه بدست می‌آید دل‌دلایی دارد که عقل را به آن دسترسی نیست.^{۱۳}



از آن چه تاکنون بیان شد می توان این گونه برداشت کرد که اندیشمندان غربی نیز فطرت را همان سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان می دانند که مختص به یک نفر نیست و در تمامی انسان ها مشترک است.

طبیعت، فطرت، غریزه

سه کلمه طبیعت، فطرت و غریزه ارتباط نزدیکی با هم دارند و گاه گمان می شود که فطرت همان غریزه و غریزه همان طبیعت است در صورتی که این سه واژه با یکدیگر تفاوت هایی دارند و کاربردهای مختلفی خواهند داشت که به گوشه ای از این تفاوت ها اشاره می شود.

الف) طبیعت

در زبان فارسی طبیعت به معنای سرشت، نهاد و سجه است. البته به سرشتی که مردم به آن نهاده شدند، نیز گفته می شود.^{۱۴} در زبان عربی نیز طبیعت را به معنای سرشت و نهاد و حتی فطرت به کار می برند.^{۱۵} لذا در لغت فرقی بین طبیعت و فطرت نیست و هر دو معنای واحدی دارند.

توضیح: طبیعت معمولاً برای اشیاء مادی به کار برده می شوند. اشیاء به اعتبار خواص گوناگون خود یک ویژگی ذاتی دارند که آن را طبیعت می نامیم. اگر این کلمه درباره گیاه یا حیوان به کار برده شود جنبه مشترک آن با اشیاء در آن حال لحاظ گشته است.^{۱۶}

در جایی دیگر آمده است که لغت طبیعت معمولاً در مورد بی جان ها به کار برده می شود. البته گاه در مورد جانداران نیز به کار برده می شود. اما آن چه مشخص است این است که این واژه اختصاصاً برای بی جان ها به کار برده می شود مانند این که بگوییم طبی آب چنین نیست! یعنی برای اشیاء به اعتبار خواص گوناگون که دارند ویژگی هایی ذاتی قائل می شویم؛ اسم ویژگی ذاتی [شیء بی جان] را طبیعت می گذاریم. گاه مشاهده می شود چند جسم در حالی که همه اجسام ماده و جسم اند ولی هر کدام خواص مخصوص خود را دارند یعنی خصوصیتی در یک جسم نهفته است که



منشا این خاصیت مخصوص شده است. به آن خصوصیتی که منشا خواص مخصوص به آن شده است طبیعت گویند. به طور کلی طبیعت را در غیر بی جان - یعنی در جانداران مثل گیاهان و حیوانات و انسان - هم به کار می برند ولی در جنبه هایی که با بی جان ها در آن مشترکند چون جانداران آن چه را که بی جان ها دارند، دارا می باشند ولی چیزهایی دارند که بی جان ها ندارند.^{۱۷}

تفاوت فطرت و طبیعت:

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که فطرت می تواند در دو معنای عام و خاص کاربرد داشته باشد:

اگر فطرت را به معنای عام لحاظ کنیم شامل طبیعت نیز می شود و هر موجود طبیعی مفعول خدا می شود، زیرا فاطر بودن خداوند اختصاص به آفرینش موجود مجرد ندارد. *الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ*؛^{۱۸}

اما آن چه تاکنون در ارتباط با فطرت بحث شد؛ فطرت در معنای خاص بوده است که این نوع فطرت در مقابل طبیعت مطرح می شود. یعنی انسان مرکب از بدن مادی و روح مجرد است که طبیعت به بدن مادی او و فطرت به روح مجرد او برمی گردد؛ زیرا آن چه که ادراک می کند و فراطبیعی را می فهمد و موجود غیبی را با چشم ملکوتی مشاهده می کند و به ربوبیت خدا اعتراف می کند، همان روح مجرد انسانی است. در واقع معنای خاص فطرت، آفرینش است که علاوه بر ابداع و بی سابقه بودن گرایش به مبدا هستی و کمال مطلق دارد با توجه به این نکته تفاوت فطرت و طبیعت مشخص می شود.^{۱۹}

طبیعت صفات یا خصوصیات است که برای چیزی لحاظ می شود که ادراک ندارد اما فطرت برای ذاتی است که دارای ادراک باشد.^{۲۰}

از سویی دیگر طبیعت در همه موجودات جامد و یا نامی و بدون روح حیوانی یافت می شود و این غیر از فطرت است که سرشتی ویژه و آفرینشی خاص است. در واقع فطرت همان بینش شهودی انسان به هستی محض و گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به اوست.^{۲۱}



ب) غریزه

غریزه در لغت: غریزه در لغت به معنای طبیعت؛ قریحه و سرشت است.^{۲۲} گاه گفته شده است که غریزه ملکه ای است که از آن صفات ذاتی صادر می شود؛ غریزه در این که ملکه است مانند خوی است و لی با این تفاوت که خوی بر خواسته از عادت است در حالی که غریزه ویژگی نهفته در سرشت انسان است نه بر خواسته از عادت.^{۲۳}

تعریف:

واژه غریزه بیش تر در مورد حیوانات به کار می رود و و کمتر در مورد انسان استفاده می شود ولی در ارتباط با جماد و نبات به هیچ وجه کاربردی ندارد. غریزه در حیوانات به این معناست: به ویژگی های مخصوص درونی که راهنمای زندگی آن هاست و یک حالت نیمه آگاهانه ای در حیوان پدید می آورد گفته می شود این حالت در حیوان اکتسابی نیست و در واقع یک حالت غیر اکتسابی و سرشتی است. غریزه کاری است نیمه آگاهانه که هم می توان گفت آگاهانه است و هم آگاهانه نیست و در واقع یک حالت خیلی مبهمی را دارد. لذا می توان گفت: در مورد حیوانات اغت غریزه کاربرد دارد و تا به حال دیده نشده که در مورد حیوانات چه در اصطلاحات دینی و چه غیر دینی واژه فطرت را به کار برند.

در ارتباط با انسان لغت فطرت باید به کار برده شود؛ فطرت مانند طبیعت و غریزه یک امر تکوینی است یعنی جزء سرشت انسان است. فطرت امری است که از غریزه آگاهانه تر است یعنی انسان یک سلسله فطریاتی دارد و می داند که چنین ویژگی در وجود او قرار دارد.^{۲۴}

تفاوت فطرت و غریزه

تفاوت فطرت با غریزه را می توان در چند مورد خلاصه کرد:

غریزه ریشه در مسائل مادی دارد و مربوط به هدایت های غیر عقلانی است اما فطرت مربوط به مسائل فرامادی و هدایت عقلانی فوق آن است.^{۲۵}

شکوفایی غریزه نیاز به اختیار و انتخاب ندارد؛ زیرا بالفعل است تما در شکوفایی فطرت، اختیار و انتخاب انسان نقش اساسی دارد و برای این که فعلیت حقیقی خود را



پیدا کند نیاز به تلاش مستمر دارد.^{۲۶} به بیان دیگر غریزه خود شکوفا می‌شو. د. طفل از زمانی که به دنیا می‌آید غریزه گرسنگی او را به گریه وامی‌دارد و زمانی که به سن بلوغ می‌رسد غریزه جنسی اش خود به خود شکوفا می‌شود البته این مطلب در حیوانات واضح‌تر است. اما فطرت که منشا کمالات معنوی است چنین نیست؛ بلکه اولاً باید آن را شکوفا ساخت و ثانیاً پس از شناخت امور فطری و این که فلان مساله بر خواسته از فطرت انسان است باید اعمال اختیار کرد.^{۲۷}

غریزه در حدود مسائل زندگی حیوان است اما فطرت مربوط به مسائلی می‌شود که آن را مسائل ماوراء حیوان یا مسائل انسانی می‌خوانیم.^{۲۸}

در شکوفایی غریزه خود محوری و در شکوفایی فطرت خدامحوری ملاک است.^{۲۹} غریزه انسان را به مراتب پایین دعوت می‌کند و موجب سقوط می‌شود اما فطرت انسان را به مراتب عالی دعوت می‌کند و موجب تعالی وی می‌شود.^{۳۰}

با توجه به موارد بیان شده می‌توان گفت: طبیعت؛ غریزه و فطرت هر سه مربوط به صفات و ویژگی‌های مخلوقات هستند که به صورت خدادای از آغاز آفرینش خلقت در اختیار آنان قرار می‌گیرد تا به مصداق *قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى*^{۳۱}؛ هر مخلوقی مطابق نقشه آفرینش خود مسیر کمال را بییماید. لذا همه آن‌ها در این که خدادای و غیر اکتسابی هستند و سرشت و خلقت مخلوق بر آن است مشترکند در نتیجه از نظر طولی در اصل هر سه یک حقیقت هستند که هر مخلوق به اندازه ظرفیتش از آن بهره می‌برد.^{۳۲}

ویژگی‌های فطرت

در تعریف فطرت بیان شد که خداوند متعال در سرشت انسان ویژگی‌هایی قرار داده است که متناسب با هدف خلقت اوست. این ویژگی‌ها استعدادها و اوصاف را امور فطری نیز می‌نامند. این امور فطری خصوصیات و ویژگی‌هایی دارند که توجه به آنان سبب تمیز امور فطری از غیر فطری می‌شود.

ویژگی‌های امور فطری عبارت است از:



الف) فراگیر و همگانی بودن:

امور فطری؛ فراگیر و همگانی اند و با وجود اختلاف فرهنگ ها؛ موقعیت ها جغرافیایی و نظام های سیاسی در میان تمامی انسان ها یافت می شوند. به دیگر سخن امور فطری همگانی اند چون حقیقت هر انسانی با این واقعیت سرشته است.^{۳۳}

به عبارتی عناصر فطری به فرد یا گروه خاص، اختصاص ندارند و همه مردم بر آن آفریده شده اند. جالب است با این که مردم در فطریات اختلافی با هم ندارند اما بیش تر مردم از این که در آن باهم متفق اند غافلن و گمان می کنند که در آن باهم اختلاف دارند مگر آن که متنبه شوند.^{۳۴} وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.^{۳۵}

ب) احتیاج به آموزش ندارد.

برخی مانند افلاطون معتقدند که انسان وقتی به دنیا می آید همه چیز را می داند. روح انسان قبل از بدن در دنیای دیگری وجود داشته است و به همین علت هیچ چیز بر او پوشیده نیست اما برروح بعد از قرار گرفتن در بدن نوعی حجاب قرار می گیرد و سبب فراموشی می شود و تعلیم و تعلم نوعی یادگیری است. درحالی که نظر قرآن درست نقطه مقابل نظریه افلاطون است. فطریاتی که قرآن قائل به آن است دارای چنین ویژگی نیست از دیدگاه قرآن تصدیق مسائل فطری است مثلاً در باب توحید که آن را امری فطری می داند با این مساله که قرآن تذکر را نیز ذکر میکند تضاد و منافاتی ندارد. فطری بودن به این معناست که در آن احتیاجی به استدلال و آموزش نیست نه به معنای این که انسان قبل تولد آگاه به همه چیز باشد.^{۳۶}

ج) زوال ناپذیر

با فشار و تحمیل نمی توان امور فطری زایل کرد و آن ها را از بین برد لذا تغییر پذیر نخواهد بود و به عبارت دیگر ثابت و پایدار است گرچه ممکن است تضعیف شود.^{۳۷}

د) ارزش حقیقی داشتن

امور فطری ارزش حقیقی دارند زیرا از هستی مطلق؛ کمال مطلق و وجود ناب سرچشمه گرفته اند و به سوی او نیز اشاره دارند که در روان شناسی از آن ها به عنوان تمایلات عالی یاد می شود که در برابر تمایلات شخصی قرار دارند.^{۳۸}



نتیجه

فطرت در لغت به معنای سرشت و نهاد و در اصطلاح سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است.

اگر چه فطرت با طبیعت و غریزه رابطه نزدیک دارد ولی تفاوت های اساسی بین آن ها وجود دارد. علاوه بر تفاوت های زیادی که بین فطرت و غریزه وجود دارد در یک نکته باهم مشترکند و آن این است که هر دو تکوینی بوده و اکتسابی نیستند.

فطرت ویژگی هایی دارد که با شناخت این خصوصیات می توان بین امور فطری و غیر فطری تمیز قائل شد از جمله این که دارای ثبات و پایداری و غیر قابل زوال و خدادای هستند و ارزش حقیقی دارند.



پی نوشت ها:

۱۰. عبدالله، جوادی آملی، فطرت در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴، ص ۲۹
۱۱. محمد تقی، مصباح یزدی، معارف قرآن، بی جا، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، تا، ص ۲۸
۱۲. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۹
۱۳. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۴ و ۲۳
۱۴. حسن، عمید، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۳۹۵
۱۵. محمد، بندر ریگی، فرهنگ جدید عربی به فارسی (ترجمه المنجد طلاب) تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۳۳۱
۱۶. موسسه پژوهشکده ی باقرالعلوم، فطرت تصور تقدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۷
۱۷. رک مرتضی، مطهری، فطرت، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و نهم، ۱۳۹۲، ص ۲۹
- الی ۳۱
۱۸. فاطر، آیه ۱
۱۹. رک، عبدالله، جوادی آملی، فطرت در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴، ص ۲۷
۱. حسن، عمید، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۵۴۳
۲. محمد، بندر ریگی، فرهنگ جدید عربی به فارسی (ترجمه المنجد طلاب) تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۴۲۱
۳. روم، آیه ۳۰
۴. مرتضی، مطهری، فطرت، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و نهم، ۱۳۹۲، ص ۱۹
۵. موسسه پژوهشکده ی باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۶
۶. انعام، آیه ۷۹
۷. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت تصور تقدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۶
۸. عبدالله، جوادی آملی، فطرت در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴، ص ۲۴
۹. رک، موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۷



۲۰. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۷
۲۱. عبدالله، جوادی آملی، فطرت درقرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴، ص ۲۴
۲۲. حسن، عمید، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۴۷۹
۲۳. معین، فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، تا، ج ۲، ص ۲۴۱۰
۲۴. رک مرتضی، مطهری، فطرت، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیستونجم، ۱۳۹۲، ص ۳۱ الی ۳۳
۲۵. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۸
۲۶. همان
۲۷. محمد تقی، مصباح یزدی، معارف قرآن، بی جا، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، بی تا، ص ۴۲۸
۲۸. مرتضی، مطهری، فطرت، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۹۲، ص ۳۴
۲۹. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۸
۳۰. همان، ص ۲۹
۳۱. طه آیه ۵۰
۳۲. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۹
۳۳. عبدالله، جوادی آملی، فطرت درقرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴، ص ۲۶
۳۴. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم، فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۴۶
۳۵. غافر، آیه ۵۷
۳۶. رک، مرتضی، مطهری، فطرت، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۹۲، ص ۴۸ الی ۵۳
۳۷. عبدالله، جوادی آملی، فطرت درقرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴، ص ۲۶
۳۸. موسسه پژوهشکده باقرالعلوم؛ فطرت صورت قدسی و حقیقت عرشی آدمی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۴۷

